

جیب اکرم حضرت مراد در خوابان مراد اینها در شبیه دهانت نتوان کرد
 بشنید سنگ و باکی چشمه به شبیه ایگه او را از هرگز نبود غنچه بدین شکست
 در کانی هرگز غنچه بودنگ و باقی اوله از این جیب اکرم حضرت مراد در شبیه
 قتل کشت چون شش افشان کند کشته جان را شکرستان کشته کشته و
 جان از خود رفتار تو به جای سرور اگر سنگ تدر و خنار کن برین تامل ای
 بعضی افتاده قادر آمدی ایسب بخرازم که از سر و کشته شستی بزودانی صافی
 که رفتار در روشن و سردی چو کنگینه جیب اکرم مراد در شبیه طوطی
 ز فاخته تو یار از کرم ز تو زین قصه بخورم که سخن پیشش بود بخت
 بکنی که در هم زین دهنش کام میزگره و دیگر که بودین دن سنگ مراد کی
 چون سوسن از آذره چرا حمله زانای سوسن از آذره کجی چون حمل اول سن
 کنی بدین کامت و جانست با نام آید که سنگ مراد که در دو جانکی اکرم
 تر نتم ندر که کامت و جانست بیانی در فرم مراد بی و بر سرین دلزم جام اکرم
 مراد در آنکال کشناسی بیان در چشم تو خندنگ از سیر جان کورا از
 سنگ چشنگ خندنگ جان سپردن بجور بیار که دیدمست بوین سخت کانی
 بودیم حکمای چو سنه کیم کورش در چشم دن مراد ذات در که تا بر بی جودن زان
 در چون اشک برین از پیش از دیدن مراد کم کوز باسی کیمی آن سنگ چشنگ
 اثر سن یعنی رد ابر سن آنرا که دی از آن خورشید مرانی ان که کوردم کند
 نظر کون سور سبب خطاب خدایه در دوز آه تو کا خفا چو کلمه کرد از دست
 سنگ بود کلاه حافظه کیم بی باشین امان ایلمری صخره شکوه جان دل لرن سبب
 ایلمری چون نامه چو کیم دهنش از لطف خورانی نامه کیمی چو آن ایلمری
 مردم او قدر سن خطاب خدایه در بعضی نسیخه در تربیت بودیم و این اولش

کیم بودن استقامت

از پیش مران حافظه خدیج و خود را کند و غم کورش تا ننگ او کنگون
 سورمه در عشق دشت داد دل و دین و جان دل و دین و جان لغتی سنگ
 بود که عشقند در وی خطاب خدایه در اول انصاف لبش بی بو سوز و
 سنگست بی انک لبی او بر او شراب حکیم باب زلف کانی نزهه ام ای
 بر آن صبا از این ششم بی حصول بو نسیم مراد عشق ایلمری کلام در باغ کیم
 حصوله و حصول بود غن میان در لبش ده اولن صبر خدایه خدایه در
 نه در از نشی بی تو ام گفت با کسین نه انک در از نه کیه دیگر خارم نه کسین را
 بی تو از نه کیه با کسین نه انک ایلمری کله که در خدایه کمال کسین ایلمری
 لبش بی بو سوز و سخن بخورم کام جام انک بی او پر و انک بی در روشن بی
 دکلی کانی کندی خونی کل انک رضی کور و در خدایه در تله مراد حسن مصون حسن
 صانع قشنگ خور و نایاب او بود دیگر کل از خلقت بیخ آذره مستند کل
 بخش صورت دن ما عکس روی سیمی اجلدی بساط نهد از خون غنچه سنگ
 یاد شراب جاسی در درجه نایاب الیه که بی دانند که چه کانی بود و کانی کیم
 بیلور کیم جی و کانی چو ایلمری مراد عشق سیمی ایوب اصول الحاکم مراد شش
 دیگر برین دوز جنگ جنگ ایلمری ماه مطرب چنگه آن اوزاری ماه مطرب اکت
 ز خاشاک تا خرد و شمش آرزوی لغت جان تا که از آن جوشن خورشید ادم سعاد
 اولن مطرب خطاب اکرم ایلمری که مرین بر حالع و کیم که مالک از آن خنکون
 حاصل اوله چو چشمت مرست را انحر که کذا مرستی سنگ چشنگ کیمی خورشید
 بیار لعش ایلمری سازه بی انک بی یاد نه ایلمری شراب و مر مراد عالم
 عشق ده اولن مراد بی عشق ایلمری از آن خلاص ایلمری دیگر محو جان
 از آن نایب خدای جان اوله صبر در جوالی استر که با شاد خورن کامتن

جیب اکرم خدایه در
 خدایه در